

دست در دست مصدوم زیر آوار

ذاکر از ساعات اولیه حضورش در تهران روایت می‌کند: «در ساختمان مرکز کنترل عملیات بودیم که صدای انفجار شدیدی شنیده شد. سریع با موتور یکی از همکاران، خودمان را به محل انفجار رساندیم. از ساختمان محل استقرار ما تا محل حادثه فقط چند دقیقه راه بود. گرد و غبار و دود، فضای محدود و انفجار راتیره و تار کرده بود. تیم اعزامی از مشهد هم از راه رسید. مشغول بررسی ابعاد حادثه بودیم که «لنو»، سگ زنده یاب هلال احمر خراسان رضوی، در نقطه ای ایستاد و شروع کرد به پارس کردن. این نشانه ای از حیات زیر خروارهای خاک زیر پیمان بود.»

ذاکر که شاهد عینی آن ماجرا بود، ادامه می‌دهد: در ادامه با شنیدن صدای ناله ای از زیر خروارها خاک، با سرعت، زنجیره انسانی درست شد و شروع به دست به دست کردن آجر و سنگ ها کردیم. با پس زدن نخاله های نرم، حفره کوچکی ایجاد شد. بلافاصله روی زمین نشستیم و به آرامی دستم را در حفره کردم. پرسیدم: دست من را می بینید؟ جمله در دهانم کامل نشده بود که دستی انگشت سیاه ام را محکم گرفت. آن لحظه آن حس و حال توصیف کردنی نیست. گویی دنیا را به من داده بودند. تالحتله ای که آرام و با ملاحظه، سنگ و آجرها کنار رفت، آن دست را همانمادم و ارتباط کلامی قطع نشد تا قوت قلبی باشیم برای کسی که تمام امیدش بعد خدا به ما بود. این عملیات امداد و نجات حدود یک ساعت زمان برد. مصدوم زیر آوار به گفته ذاکر، عابر پیاده ای بود که با شنیدن صدای انفجار به دیوار ساختمان پناه برده و با کشیدن کاپشن روی سر و صورت، جان خودش را از مرگی حتمی نجات داده بود.



نوروز جنگی در تهران

آقامصطفی مانند خیلی از همکاران ایثارگرش، مأموریت های مختلف و دوره های متنوع را تجربه کرده است تا در روز میادایی برای ایران اسلامی عزیز پای کار باشد. وقتی جنگ تحمیلی سوم از سوی آمریکای جنایتکار رژیم صهیونیستی شروع شد، مصطفی ذاکر همان جایی بود که می بایست! بند کفشش را محکم کرد و به میدان آمد تا در امدادسانی به آسیب دیدگان جنگ یاری برساند.

به گفته این نیروی هلال احمر خراسان رضوی، حضور میان آوارهای جنگ تحمیلی، متفاوت ترین مأموریت او بوده است. آقامصطفی تعریف می‌کند: در جنگ دوازده روزه، برای حضور از طرف سازمان امداد و نجات درخواست نشد. اما از روز دوم جنگ تحمیلی سوم با درخواست سازمان، نیروهای واکنش سریع ما اعزام شدند. من از ۲۶ اسفند به مدت یک هفته در تهران مأموریت عملیاتی داشتم و لحظه سال تحویل امسال را مشغول انجام عملیات بودیم.

مصطفی ذاکر تعریف می‌کند: روزهای پرمخاطره ای بود. وقتی رسیدیم، مرتب صدای بمباران و پدافند به گوش می رسید اما وظیفه انسانی ما و عشق به کار، حکم می کرد که در میدان بمانیم و برای نجات جان انسان ها کاری کنیم.

وقتی امید و فقدان در هم تنیده می شود

همه داستان ها ما به نجات ختم نمی شود. ذاکر در حالی که آهی از ته دل می کشد، با افسوس می گوید: اجساد دیدیم که از شدت موج انفجار هیچ لباسی به تنشان نمانده بود. آجر، شیشه و ترکش اجسام تیز چنان بر پیکرهای عریانشان سنباده وار کشیده شده بود که دیگر قابل شناسایی نبودند مگر با آزمایش DNA.

او از صحنه هایی می گوید که فراموش کردنی نیستند: «خانم دکتر جوانی را دیدیم که در شب حمله موشکی به ساختمان شورای امنیت ملی، خانه پدرش اش که همان حوالی بود، تخریب شده بود و پدر و مادر و دختر کوچکش را در یک شب از دست داده بود. در حادثه ای دیگر، زنی ۱۳ ساعت کنار آوار ساختمان ایستاده بود شاید خبری از پیدا شدن پیکر عزیزانش بدهند و با تشییع و به خاک سپاری شان دلش آرام گیرد. خانواده هایی بودند که روزها سرگردان بودند به امید پیدا شدن نشانی از عزیز گمشده شان. از این لحظات سخت زیاد دیده ایم.»

این امدادگر کهنه کار در طول ۲۰ سال خدمت در این سازمان، این نوع چشم انتظارها را خوب درک می کند و می داند چه دردی است که ندانی عزیزت زنده است یا مرده. شاید به همین دلیل وقتی اصرارهای التماس گونه زنان و مردان را در کنار ساختمان های آوار شده می دید، معاون عملیات امداد و نجات جمعیت هلال احمر خراسان رضوی به نیروهایش می گفت یک بار دیگر به خاطر دل آن ها بگردند، شاید نشانی از گمشده ای پیدا کنند» حتی از بند انگشتی که میان خاک ها می دیدیم، نمی گذشتیم. نایلون های مخصوصی داشتیم که تکه های جدا شده از پیکرها را در آن ها می گذاشتیم و تحویل تیم جست و جوی دادیم تا در آزمایش DNA مشخص شود برای کدام هم وطن ماست و خانواده ای از چشم انتظاری و بلا تکلیفی بیرون بیاید.»

تلخ ترین صحنه ای که در مأموریت جنگ تحمیلی سوم دیدید. چه بود؟

همه صحنه ها تلخ و درد آور بود. اما بعد زدن یک ایست بازرسی در تهران، طی کمتر از ۲ دقیقه مادر محل بودیم. چیزی که توجهمان را جلب کرد، حضور زن جوانی بود که بهت زده ایستاده بود و به صحنه حادثه نگاه می کرد. جلورفتیم و پرس و جو کردیم. گفت خودش چند دقیقه قبل، همسرش را برای تعویض شیفیت به محل رسانده است و همان لحظه با اصابت پهپاد، شاهد شهادت همسرش بود.

خانواده با حضورتان در چنین شرایطی مخالف نبودند؟

خوشبختانه همسر جزو کادر درمان است و شرایط کاری مشابهی داریم و به این مأموریت ها عادت دارد. اما داستان پدر و مادر فرق می کند. هفتاد ساله هم که بشوی، برای پدر و مادر، بچه هستی و همیشه نگران اند. روز اول عید که گذشت و به خانه شان نرفتیم، تماس گرفتند و آنجا بود که گفتیم تهران هستیم و تماس های مکرر بعد از آن شروع شد.

حال و هوای مردم تهران را در آن شب و روزهای پر استرس چطور دیدید؟

مادر مرکز شهر بودیم. اجتماعات شبانه مردم در آن شرایط برای ما عجیب بود، به ویژه آنکه بیشتر حملات در شب انجام می شد. اما عجیب تر اینکه یک شب با بلند شدن صدای پدافند، جمعیت نه تنها پراکنده نشد، که صدای شعارها بیشتر و بلندتر شد. بعد هم که پهپاد هرمسی مورد اصابت قرار گرفت، به سمت محل سقوط پهپاد دویدند و شروع کردند به گرفتن عکس سلفی و فیلم و شعار. این برای مادران شرایط خیلی عجیب بود.

این مأموریت برای شما خاطره شیرین هم داشت؟

تنها خاطرات شیرین این سفر، وقتی بود که با حضور سگ زنده یاب، هم وطنی زنده از زیر آوار بیرون می آمد. ۹ مورد زنده یابی با کمک لنو، بهترین خاطره ام از این مأموریت است.

این ها مردم عادی نیستند؟!



در جنگ ها واقعیت هایی وجود دارد که از اخبار و اطلاعات فضای مجازی و بیرون گود فرسنگ ها فاصله دارد. ذاکر درباره تجربه اش از خبرهای ضد و نقیض جنگ تحمیلی سوم می گوید: عده ای در خارج از کشور و حتی داخل ایران تحت تأثیر رسانه های معاند روی این خبر موج سواری می کردند که رژیم صهیونیستی و آمریکا با مردم عادی کاری ندارند، در حالی که این مانوری رسانه ای بود و هست. آنچه ما به چشم دیدیم، این طور نبود. ما وارد خانه های تخریب شده ای شدیم که بوی خانه تکانی و آماده شدن برای عید نوروز را از فرش های شسته و لوله شده در نایلون و پرده های سفید به خاک نشسته می شد حس کرد. این ها مردم عادی نیستند؟! این جنگ تمام عیار علیه همه مردم ایران بود؛ موشکی که شلیک می شود، نظامی و غیر نظامی و شهروند و وزیر و رئیس نمی شناسد.

داستان مصطفی ذاکر خادر، فقط روایت یک فرد نیست؛ روایت انسان هایی است که انتخاب کرده اند در سخت ترین لحظات، کنار دیگران بایستند. وقتی همه چیز فرو می ریزد، وقتی امید کم رنگ می شود، آن ها هنوز ایستاده اند، استوار، محکم.